

از سایه آتشگاه تا فراز تاج و تخت

نگاهی به زندگی مردمان، اوضاع اقتصادی، سیاسی و نظامی حکومت اشکانی و شیوه به سقوط کشاندن آن، موید حضور پررنگ مغان و قدرت فوق العاده آنان در این عصر است. در حقیقت نظام اشکانیان در اوج اقتدار، توسط مغان ساسانی برچیده می شود و نه ضعف و فترت. «در نظام اشکانیان، مردم عسل را به جای شکر مصرف می کنند. از شغل، مسکن و درآمد، خوبی برخوردارند. کفش، لباس و زیورآلات به وفور مورد استفاده قرار می گیرند. از ظروف سفالین و فلزی (مرفه هان طلا و نقره) در پختن غذا، نگهداری و خوردن غذا بهره می گیرند. کشاورزی، دامداری و صنعت در وضعیت ایده آلی به سر می برند. به برکت، امنیت حاکم بر راه های دریایی و زمینی _ تجارت، بازرگانی، دادوستد و خرید و فروش کالا و... از رواج و شرایط خوبی برخوردارند. از الاغ، اسب، شتر و استر، در باربری حمل اسباب و اثاثیه، جابه جا کردن بارهای سنگین و کالا، سواری و... بهره می گیرند. به سبب رونق تجارت داخلی و خارجی ثروت سرشاری نصیب مردم، تجار و بازرگانان گشته و با وضع مالیات و عوارض گمرکات بر برخی اجناس، خزانه دولت نیز ثروتمند است. در حقیقت، در هیچ دوره ای بازرگانی، تجارت و اقتصاد، این گونه مورد توجه قرار نداشته اند.»^۱ ارتش با از پای در آوردن دشمن دیرینه (روم) در اوج قدرت است.^۲ نظام حاکم بر امپراتوری فدرالیت و توسط شاهان و شاهزادگان وفادار به نظام و شخص شاهنشاه اداره می شود. قدرت و حکومت در دستان لایق ترین و شجاع ترین شهریار همه دوران زمامداری اشکانیان _ اردوان پنجم _ قرار گرفت، که او نیز با شکست «والریانوس» جبار غرب و تصویر کردن پیکره اش بر کوه ها، در بالاترین سطح روحی، روانی و غرور ملی است. بی تردید، از پای در آوردن حکومتی اینچنین نظام یافته، قدرت مدار و ثروتمند، جز در حرکتی فراگیر و در قالب انقلابی بزرگ، ممکن نخواهد شد. البته تزریق خرافات و افسانه به جامعه، توسط مغان ضمن پنهان داشتن بسیاری از رازهای مگوی انقلاب، توجیه شکست نظام اشکانی برای نسل های بعد را آسان تر می کرد. «این که ظهور اردشیر نیز مثل داستان بنیانگذار هخامنشیان «کوروش» در روایات ملی و عامیانه کهن رنگ حماسی یافت... ظاهراً از آن جا ناشی است که ذهن عامه سقوط ناگهانی اشکانیان را جز با این گونه قصه های مربوط به خواب، افسانه و... نمی توانست باور کند.»^۳

به رغم توفیقات مهم اقتصادی، عملکردها، سیاست ها و رویکردهای غلط شاهنشاهان اشکانی در ایجاد تعادل و تعامل میان اعتقادات، باورها و خواست های معنوی جمهور و نظام حاکم، که در این زمینه ها به دنیای خارج از امپراتوری وابسته نشان می داد، آنان را از وقایع داخل غافل کرده بود. رخدادهایی که نهال خشم و کینه از نظام را در دل ها می نشاند و بارور می کرد و این نهال در دوران «اردوان» به درختی کهنسال و تنومند می ماند، که در انتظار نسیمی برای به حرکت درآمدن و جرقه ای برای شعله ور شدن به سر می برد. این نکته که نسیم حرکت و جرقه اشتعال هر دو از آتشکده ای در استخر و بردست موبدی زده شد، موید درک شرایط و شناخت درست خواسته های مردم، از سوی روحانیت عصر است. به هر حال ایرانیان سلحشور یکپارچه و هم صدا بر علیه نظام حاکم به پا خاسته اند. آنان به مقابله با نظامی برخاستند که، شهریاران آن خویش را فیل هلن (یونانی دوست) و فیلو روخوس (دوستدار روم) معرفی می کردند، نه عاشقان ایران و ایرانی. غرب زدگانی که به جای احترام به ملیت و زبان کهنسال اجدادشان، اصطلاحات و القاب ایران را بر پشت سکه های خویش ضرب می کردند. با رواج جشن ها و مناسبات دنیای غرب در دربارها و کاخ های سلطنتی و انتشار آن آداب منسوخ و وحشیانه، بی پروا به فرهنگ آداب و رسوم، تمدن کهن، جشن ها و مراسم مردمان ایران زمین، اهانت می کردند. با اعطای امتیازات فراوان و آزادی بی حد و حصر به مبلغان و پیروان ادیان غیرایرانی، عملاً به تهدید دین و اعتقادات و باورهای مردم می پرداختند و... تاوان بازی کردن با احساسات و عواطف مردم، چه چیز جز سقوط و انحطاط می توانست باشد. از این رو مغان و کاهنان با خارج شدن از نظام و پیوستن به مردم، ضمن تحریک

بیشتر احساسات ملی و مذهبی آنان و با استفاده از موج های مهلک به حرکت درآمده، عملاً در مقابل حکومت قرار گرفت. از طرفی جور شدن قطعات پازل در کنار هم، شرایط را مهیای حضور پررنگ تر روحانیت در تمامی عرصه ها می کرد. اردشیر جوان نیز با درک شرایط و قرار گرفتن در راس نهضت، ابتدا برادر بزرگتر خود «شاهپور» را که قانوناً جانشین پدر به شمار می آمد، در یک دسیسه از پیش روی برداشت. سپس برادران دیگر را که با تنفیذ مقام موبدان _ موبد به اردشیر مخالفت کرده بودند، نابود ساخت. تا به مدعیان دیگر ثابت کند، تا رسیدن به مقصود، هیچ مانعی را در مقابل خویش تحمل نخواهد کرد. با فراغت از کار برادران، به تسخیر ایالت پارس پرداخت. سپس ایالات کرمان و اصفهان را با یورش برق آسا، تابع خویش کرد. دو بار نیز لشکریان اعزام شده از پایتخت (تیسفون) را درهم شکست. صدای پی در پی زنگ های خطر، اردوان را بیدار کرد. او به تجربه آموخته بود، آتشی که مغان بر افروخته باشند را نمی توان به سادگی خاموش کرد. پس برای فرو نشاندن فتنه، خود پای در رکاب جنگ نهاد.

بالاخره دو سپاه در دشت میشان، نزدیک شهر اهواز و در کنار جلگه هرمزگان رودرروی هم ایستادند. در پیشگیری از برادرکشی میان ایرانیان دو سپاه که همگی از نژادهای آریایی بودند، دو فرمانده به جنگ مردا مرد، پرداختند. در این جنگ تن به تن، اردشیر جوان توانست اردوان را از پای درآورد. «در همان معرکه جنگ هم از اسب فرود آمده، سر خصم را لگد کوب خود کرد.»^۴ «بعد از غلبه بر اردوان... بقایای خاندان اشک، پادشاهان محلی، سرکردگان طوایف و... را به هر نحو هست، با زور و زر، به اظهار طاعت خویش واداشت.»^۵ در پایان چهارده سال زد و خورد (از ۲۱۲م تا ۲۲۶م) اردشیر جوان فرمان برگزاری مراسم و تشریفات مربوط به تاجگذاری خود را صادر کرد. از آن مراسم باشکوه که در پرده های نقش رستم و نقش رجب، به یادگار مانده، چنین استنباط می شود. «در مجلس گمان (انتخاب = گمازدن) اورمزد، اردشیر را به شاهنشاهی - خداوند با تاج کنگره دار بر سر، سوار بر اسب، حلقه سلطنت را که در دست راست دارد و عصای پادشاهی را که با دست چپ خود گرفته، روی به اردشیر کرده هر دو را به وی هدیه می کند. اردشیر نیز که همچون خدای خود سوار بر اسب است، با چشمان درشت و نافذ و قد و هیكلی متناسب، در حالت احترام آن هدایای الهی را از اهورا مزدا می پذیرد.»^۶ «تصویری که بعدها... در نقش رستم بر صخره ها نقش شد، (نشان آن است که او سلطنت خویش را عطیه ای ایزدی - و نه میراث نیاکان - تلقی می کرد.»^۷ قطعه بعدی این پازل، تشکیل سیستمی از حکومت بود، که قدرت با همه لوازم و امکانات مادی و معنوی آن در دست مغان و دستگاه دینی آنان قرار گیرد پس با اعلام «دوش خدایت» (شرک) بودن نظام فدرالیت پیشین، حکومت دینی ساسانیان، به دست اردشیر بابکان، پی ریزی شد. «اردشیر برخلاف پادشاهان باستانی که تسامح را وسیله ضروری برای تضمین تحقق این امر می شمردند، استقرار یک آیین رسمی و اتحاد بین دین و دولت را در وجود شخص فرمانروا شرط لازم می دید. دشواری هایی که در تمام طول مدت فرمانروایی ساسانیان، پادشاهان این سلسله با موبدان و مقامات آتشگاه پیدا کردند، که گاه به شورش، توطئه، خلع و قتل هم کشید، اشتباه محاسبه اردشیر را در ارزیابی حاصل این اتحاد نشان داد. این اشتباه محاسبه مخصوصاً از آنجا حاصل شد، که دوران ایجاد یک امپراتوری مستبد دیگر به سر آمده بود و با اوضاع جهانی توافق زیادی نداشت.»^۸ توجه به این نکته که شاهنامه فردوسی، همه شاهان ساسانی را روحانی معرفی کرده و از سلسله کیانی می داند، همچون کی لهراسپ، کی طهماسب، کی کاووس، کی قباد، کی خسرو و... درگیری بی پایان آن سلسله با آتشگاه را در قالب ناسازگاری میان روحانیون خارج از حکومت با روحانیت درون حکومت می توان ارزیابی کرد. به عبارت بهتر جنگ زرگری در آلوده نگاه داشتن فضا، برای ایجاد تغییرات مورد نظر دستگاه مغان بود. با تاسیس حکومتی که قدرت را به طور کامل در دستگاه مغان و قوانین و تصمیمات اتخاذ شده از سوی کاهنان ساسانی خلاصه می کرد دست به کار تهیه مقدمات و ابزار لازم، برای تکمیل آخرین قطعه پازل شدند. پس از تحمیل خویش و

دستگاه نامشروعشان بر دین و تاسیس حکومت فاسد و ستمگر ساسانی به نام «زرتشت»، اعلام دیدگاه زروانی به جای «ثنویت» که اساس جهان بینی مزدیسنان بر آن استوار بود بدعتی بر دین زرتشت گذاشتند. اوستای «تنسر» که به دستور اردشیر تدوین یافت تا کتاب دین و قانون حاکم بر امپراتوری باشد، در واقع ابزاری برای این بدعت ناروا بود. در اوستای تنسر خدایان اسطوره ای باستان که رفته رفته نابود شده بودند، دوباره به منزل های پیشین خویش باز گشتند. «میترا» = میتر = مهر و... نه تنها همچون گذشته، خدای پیمان، زایش آب و باروری، که در مرتبه ای بالاتر نیز قرار گرفت. «قسم به میتر، خدای آفتاب، خدای بزرگ! که از پرتو خویش جهان را منور و از حرارت خود جمیع کائنات را گرم کرده است.»^۸ «زروان» اکرانه، که در اسطوره های کهن فقط خدای زمان شناخته می شد، پا را از گلیم خویش فراتر نهاد، و به عنوان خداوند هستی و نیستی معرفی گشت! «دو گوهر قدیمی همزاد (اهورا و اهریمن) که توامان «اعظم نام دارند.» یسنا (۳/۳۰) «... زروانیان در مقابل مشیت زروان که اصل خیر و شر هر دو مخلوق و مولود او به شمار می آمد حدی نمی دیدند.»^۹ در این جهان بینی، تخطی از دستورات مغان و مخالفت با دستگاه دینی، به منزله عبور از خط قرمز و مقاومت در برابر مشیت زروان بود. خدایی که سرنوشت همه مخلوقات خود را از پیش تعیین و تدوین کرده بود. عبور از این خط، عواقب وحشتناکی برای مخاطبی می توانست در پی داشته باشد. ظهور مانی در این مقطع، واکنشی به بدعت گذاری ها و زیاده خواهی های دستگاه حاکمه بود. این نکته که «مانی» خویش را آخرین فرستاده و اصلاح کننده ادیان الهی می دانست و برای آفرینش، همچون زرتشت، دو مبدا خیر و شر، نور و ظلمت، نیک و بد را قرارداد است، حکایت گر ابراز مخالفت علنی ایرانیان در برابر آن بدعت ها و شیوه های زمامداری مغان ساسانی است. وسعت حرکت مانی از شقاوتی که نظام ساسانی در سرکوب هواخواهان و خود وی نشان داده اند، می توان درک نمود، «... و او را به عنوان خروج از دین به زندان افکندند و چندان عذاب دادند تا بدرود حیات گفت.»

ظاهراً خطرات ناشی از افکار و آرای مانی تنها مغان را به وحشت نینداخته بود، «مولف اعمال شهدای کرخا می نویسد: «در زمان شاهپور، مانی که مخزن شیطنت و شرارت بود، انجیل شیطنی خود را قی کرد.»^{۱۰} و تئودور برکونایی عقیده خود را جع به پیروان مانی را اینگونه بیان می دارد: «هر کس پیرو آئین او (مانی) باشد، شقی است.»^{۱۱} بالاخره با مساعی «کرتیر» و موبدان ساسانی، این نهضت در خون نشست. می گویند: «شاهزاده (شاهپور) به پیغمبر (مانی) گفت: آیا بهشتی که تو بدان می خوانی، باغی چون باغ من هست؟ آنگاه مانی... به قدرت خویش، بهشت نور را با همه ایزدان و موجودات ربانی و همه سعادت و بهجت جنانی به وی نمود.»^{۱۲} لیکن اگر مانی دارای کرامات و معجزات هم می بود، مغان از ثروت، قدرت و امتیازات فوق العاده ای که به دست آورده بودند، چشم پوشی کرده و به وی ایمان می آوردند. چنان که پیش از مانی و بعد از وی نیز ایمان نیاوردند. گذشته از کام ها و ناکامی های انقلاب مانی وادار کردن نظام ساسانی به عقب نشینی از مواضع و ایجاد تاخیر در کامل شدن پازل دستگاه مغان بزرگترین پیروزی انقلاب و حامیانش به شمار می آید. «اینکه در اوایل عهد ساسانیان «موبد کرتیر» با آن به عنوان یک بدعت به مبارزه برمی خیزد، هم از رواج آئین «زروان» در اواخر عهد اشکانی حاکی است.»^{۱۱} «قتل مانی و تعقیب شدید مانویان نه فقط مزید غلبه «کرتیر» را به دنبال داشت، بلکه ضعف سلطنت را هم در مقابل آتشگاه و قدرت مغان آشکارتر کرد.»^{۱۲} با غلبه «کرتیر» که در عهد شاهپور کاهنی معمولی به شمار می آمد، تغییرات مورد نظر آن گروه از روحانیت خارج از حکومت در اوستای جدیدی که «کرتیر» گردآوری و تدوین می کرد، لحاظ و در سایه این تغییرات: «روحانیت که در آن زمان شامل مراتب موبدان و هیربدان بود، در سایه این قدرت روزافزون ناشی از اتحاد دین و دولت، صاحب املاک وسیع، اوقاف پر عواید، سرمایه و تجمل بسیار شد.»^{۱۳} در چنین آشفته بازاری البته دشمنی ها، زدوخوردها، خلع و قتل ها و... بیشتر می شد. چنان که «کرتیر» موبد ساده و بی آرایش که صاحب کرامات و معجزات فراوان هم بود، به یک باره در مقامی قرار می گیرد، که صدای قدرتمند و لحن

آمرانه و شاهانه اش را از پس ده ها قرن، در طنین کتیبه های بازمانده در کعبه زرتشت و دیگر کتیبه هایش به وضوح می توان شنید. بی تردید این قدعلم کردن ها، عواقبی را نیز در پی داشت. «قیام نرسی در واقع به قدرت کرتیر و تئوکراسی او پایان داد و از آن پس تا یک چند سایه آتشگاه از فراز تاج و تخت دور شد.»^{۱۴} و بر فراز زندگی مردم گسترده شد! «زندگی مردم عادی نیز زیر سلطه پرستشگاه بود. آنجا او می توانست مغان خود را پرستش کند. ولی بیشتر مردم شاهنشاهی آتشگاه را یک دستگاه نادلنشین می دیدند که یا برده آن و یا اجاره کننده ملک آن بودند و (می بایست) بیشتر درآمدی را که از دسترنج خود به دست می آوردند به پرستشگاه بدهند.»^{۱۵} تغییرات ایجاد شده نیز در تمامی دوران سیادت مغان به بهبودی هرچه بهتر زندگی مغان و فقر و فلاکت هرچه بیشتر مردمان می انجامید. در شعار های بنیادین نهضت مزدک که تساوی در حقوق، سرمایه، زمین، آب و... را فریاد می کرد، بهتر به شرایط اسف بار زندگی توده ها در این عصر می توان پی برد. اوضاع رقت بار حاکم بر زندگی مردم و قحطی و خشکسالی توامان با آن ظهور منجی دیگری را طلب می کرد. پس آخرین تیر در ترکش مانده آرش نیز شد! ظهور «مزدک بامدادان» در واقع آخرین برگ رونشده مردم زجر کشیده ایران باید تلقی شود. این نکته که در همان آغاز نهضت شاهنشاه و اغلب درباریان به صف طرفداران مزدک پیوسته اند عمق آشوب و آشفتنگی حاصل از بدعت ها، زدو خورد ها، ستیزه جویی ها و روی هم رفته سهم خواهی هر چه افزون تر دسته های مختلف مغان از خوان گسترده بر دوش مردم بی چاره و بی دادرس را عیان تر می سازد. بار دیگر این مشی زروان بود که زندگی مخلوقاتش را رقم می زد. «... در میان طبقات عامه تفاوت های بارزی بود. هر یک از افراد مقامی ثابت داشت و کسی نمی توانست به حرفه ای مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود.»^{۱۶} «قدر متقن این است که رعایا گاه به دولت و گاه به اشراف مالک (مغان و درباریان) و گاه به هر دو مالیات می داده اند و مجبور بوده اند، در ظل رعایت ارباب خود به جنگ بروند.»^{۱۷} زنان که از شاه زن چاکر زن _ سوگلی زن _ گذگ بانو (کدبانو) _ زن چگاری ها (زن خدمتکار) و... نامیده می شدند، کمتر در دستگاه یک کشاورز یا صنعتگر بیچاره دیده می شد، یا بهتر بگوییم وجود نداشت. «در هر حال مزدک چنان که از مجموع روایات مختلف برمی آید، مردی بوده است که علاقه مند به اصلاحات «نظری» و طالب بهبود احوال اجتماعی.»^{۱۸}

• تلاش دیگر در احیای جهان بینی زرتشت و مخالفت با زروانی گری

«در حقیقت مزدک اجرای تعالیم خود را یگانه وسیله موثر و سودمندی می دانسته است که انسان با آن به صورتی منطقی قوای خیر را یاری و با قوای شر پیکار نماید.»^{۱۹} با آن همه فسادی که روحانیت و دستگاه مغان را غرق کرده بود، فتوا صادر می شد که «موبران و دشمنان مزدک، آئین او را نوعی اباحه و شهوت پرستی جلوه داده اند، در صورتی که باطن این طریقت مبتنی بر زهد و تزکیه نفس و... و اجتناب از خونریزی و قتل نفس بود.»^{۲۰} این فهم که پیروان مانی جملگی جزء هواخواهان مزدک شده اند و تا پای جان از وی حمایت به عمل آورده اند، می رساند که این یکی نیز همچون سلف خویش احیاگر سنت های پدران و نیاکان پیشین و جهان بینی زرتشت به شمار می آمد. اگرچه شهرستانی روایت می کند که: «مزدک امر به قتل نفوس می داد تا آنان را از اختلاط با ظلمت نجات بخشد.» لیکن ادامه نهضت مزدکیه تا قرن چهارم بعد از بعثت خود به خود صحت این روایت را نیز دچار نقصان می کند. البته شاید مراد از آن کشتن شهوت ها و خواهش های نفسانی بوده، زیرا پیروان او مردمانی پرهیزکار و نیکوسیرت بوده اند. به هر حال با از پای درآمدن «مزدک» و شمار بسیاری (حدود ۲۴ هزار نفر) از طرفداران و حامیانش که با فجیع ترین و وقیحانه ترین روش ممکن به انجام رسید، این آخرین تیر آرش نیز چند دهه بعد از این واقعه بر سنگ خورد و از حرکت باز ایستاد. با شکست این تلاش ها و از جان گذشتگی ها در حقیقت دستگاه مغان به آنچه در آرزویش شب و روز نداشت، هر لحظه نزدیک و نزدیک تر می شد. «روحانیت در چپاول ملت با دیگر زمامداران هم داستان بودند.»^{۲۱} رواج شدید زروانی گری،

جبر مورد نظر مغان را بر زندگی مردم حاکم کرد. از این رو مردم نیز مقاومتی در برابر مشیت زروان نمی کردند و به آنچه پیش می آمد، رضا بودند. شکست مانی و مزدک و تعقیب پیروان آنان از سوی حکومت منجر به شکل گیری مقاومت های مخفی یا به قول امروزی زیرزمینی شد. خطرات ناشی از عواقب این حرکت ها و خصوصاً هنگام حمله اعراب گریز از آن اجتناب ناپذیر شده بود. برزویه طبیب در مقدمه ای که بر کتاب کلیله و دمنه نگاشته به روشنی و وضوح تمام نیت پلید نظام ساسانی را در چند جمله کوتاه بیان می کند. «خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است و کارهای زمانه روی به ادبا دارد و (عالم غدار) و (زاهد مکار) بدین معانی شادمان و به حصول این (ابواب) تازه روی و خندان.» زروانی گری و تن سپردن به مشیت و اراده او سودی جز سقوط ارزش ها و رسیدن مغان به هدف نهایی دربرنداشت. «ضعف روحیه اهل عصر که به سقوط و انحطاط خویش به عنوان یک تقدیر و مشیت ایزدی می نگریست، نتیجه منطقی جبر بود. این گرایش عامل بازدارنده ای در مقابل هرگونه حرکت و تلاش احتمالی بود که در حقیقت تقدیر آسمانی را مانع از تاثیر سعی و عمل نشان می داد و پیدا است که در یک دوران انحطاط و فساد هیچ چیز مثل اعتماد به جبر، تسلیم شدن به سقوط و نابودی نهایی را برای انسان قابل تحمل نمی سازد.» ۲۲

۱- و در نهایت ما فاتحان شهره رفته بر بادیم ...

۲- ... ما یادگار عصمت غمگین اعصاریم، ما راویان قصرهای شاد و شیرینیم

۳- ... ای پریشان گوی مسکین! پرده دیگر کن

پور داستان جان ز چاه نابردار در نخواهد برد

مرد، مرد، او مرد